

واپسین روزهای زندگی محمد

نگرشی بر مرگ مرموز پیامبر اسلام

نوشته

هالة الوردی

ترجمة

حمید سیماب

Les Derniers Jours de Mohammad

Enquête sur la mort mystérieuse du Prophète

PAR

Hela Ouardi

TRADUIT PAR

Hamid Simab

فصل ۷

دیوارها درز بر می‌دارند

روایات مرگ محمد اکثراً با ذکر رقابت‌ها میان مدعیان جانشینی او بر سر مسئله خلافت توأم‌اند. وقتی بر واپسین روزهای زندگی پیغمبر خیره می‌شویم با شگفتی می‌بینیم که این روایات از کنار بحرانی در مقیاس سراسر عربستان یعنی رویارویی پیغمبر با یک شورش بزرگ، حتی می‌توان گفت انقلابی، با خموشی می‌گذرند. این شورش بزرگ به رهبری کسانیس که «پیغمبران دروغین» خوانده می‌شوند و برخلاف یاران محمد که جز به مسئله جانشینی به چیز دیگری توجه نداشتند، از بنیاد با سلطه و اقتدار محمد مخالفت می‌کردند و حتی رسالت و نبوت او را رد می‌نمودند. خطر سیاسی مذهبی پیغمبران دروغین برای اسلام تا آن حد جدی بود که نخستین اقدام ابوبکر پس از رسیدن به خلافت راه اندازی جنگ‌های خونینی برضد این پیغمبران دروغین بود که بنام حروب الردة (جنگ‌های ارتداد) خوانده می‌شوند. باور ما بر آنست که منابع سنتی همانند تاریخ‌نگاران معاصر به نقشی که این پیغمبران دروغین در فرجامین روزهای کارنامه محمد بازی کردند کم به‌ا می‌دهند.^۱

ابوالقاسم، سرور قدر قدرتی که قریب یک صد قبیله عرب در سال ۹ هجری / ۶۳۰-۶۳۱ میلادی (که بنام «عام الوفود» یا سال هیئت‌ها و نمایندگی‌ها یاد می‌شود)^۲ به او دست بیعت دراز کردند حال بگونه چشمگیری از بیماری ناتوان و زمینگیر شده بود. وی که پیش از آن بچشم مطرود و رانده شده به او می‌دیدند، با هوش و درایت سیاسی‌ایکه داشت در فرجام بر پهنه عصرش بال گسترد و بخش بزرگی از عربستان را زیر نگین خود آورد. گویی برای آنکه سلطه خود بر اعراب را هر چه بهتر و بیشتر در اذهان بنشانند، محمد توجه خاصی به برون‌فگنی تصویر خود داشت و می‌دانست چگونه جلال و شکوه قدرت خود را به نمایش بگذارد. وی مرد پرجاذبه‌ای بود که اطرافیان خود را شیفته خود می‌ساخت. اکثر آثار و نوشته‌های احادیث فصلی را برای توصیف زیبایی و جمال پیغمبر تخصیص داده‌اند: وی چشمان سیاه شهبلا با مژه‌های دراز داشت؛^۳ رخسار گلگونش ابن سعد را بر آن داشت تا گردن درخشان او را به شمشیری سیمین تشبیه کند؛^۴ واقدی می‌گوید که وقتی لبخند بر لبانش نقش می‌بست اطرافیانش فکر می‌کردند ماه شب چهارده نمایان شده است؛^۵ موهای سیاه دراز و پرپشتی داشت که همواره به آن می‌رسید^۶ - عایشه خودش موهای پیغمبر را می‌شست و شانه می‌زد؛^۷ وقتی روزهای جمعه و

^۱ محمد اکثراً به پیروان خود در مورد ظهور پیغمبران دروغین که وی از آنها به نام «دجالان» یاد می‌کرد هشدار می‌داد. «وقتی قیامت نزدیک شود سی تن دجال شیاد سر بر می‌آورند و هر یک دعوی پیغمبری می‌نمایند.» (روض سهیلی ۴۹۸/۷)

^۲ در سال ۹ هجری (۶۳۰-۶۳۱) میان شست تا صد وفد (هیئت نمایندگی) برای بیعت به محمد و ایمان آوردن به اسلام بسوی مدینه سرازیر شدند (ابن هشام ۵۵۹/۲)

^۳ طبقات ۴۱۰/۱-۴۱۲

^۴ طبقات ۴۱۰/۱

^۵ المغازی واقدی ۱۰۵۵/۳؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۲۹۰/۳

^۶ طبقات ۴۱۲/۱؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۲۹۰/۳. برخی منابع می‌گویند که موهای پیغمبر تا به آرنج می‌رسید و برخی هم آنرا تا به بناگوش گزارش داده‌اند (طبقات ۴۲۷/۱-۴۲۸)

^۷ ابن حنبل ۱۴۴/۴۱؛ سنن ابو داود ۴۸۱/۲؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۱۶۰/۴. گویند که عایشه موی پیغمبر را به شکل چهار چوتی (رشته گیسو) می‌بافت (طبقات ۴۲۹/۱)

روزهای عید قبای سرخ به تن می‌کرد همه چشم‌ها را بسوی خود می‌چرخاند؛^۸ وی که عاشق عطریات و خوشبویی بود همیشه رایحه پالوده‌یی از او می‌تراوید (مشک و عنبر خوشبویی‌های مورد پسند او بودند).^۹ این مرد با این همه دلبری آنقدر وسواس نظافت و جمال خود را داشت که همواره در سفر با خود شانه، آئینه، مسواک و سرمه (کحل) می‌داشت.^{۱۰} دهاتی‌های بادیه نشین با چنین آراستگی و فرهیختگی کمتر آشنا بودند.

محمد نظم نوین سیاسی ایرا بنیاد گذاشت و آنرا بر بخش بزرگی از شبه جزیره عربستان تحمیل کرد. وزر ابن سدوس یکی از رهبران اعراب آن زمان در مورد محمد اظهار داشت «این شخص می‌خواهد بر همه اعراب سلطه قایم کند.»^{۱۱} در دوره پیش از اسلام سران قبایل عرب (که هاشم جد پیغمبر یکی از آنان بود) تلاش کردند قبایل را در نوعی کنفدراسیون (اتحاد) قبیلوی گردهم آرند لکن چنین ابتکارات که صرفاً با انگیزه‌های تنگ‌نظرانه عشیروی و طایفوی راه انداخته می‌شدند جز به مجتمعی از قبایل که سلطه بیش و کم گسترده و سطحی داشت هیچگاه به یک سازمان سیاسی یکپارچه از نوع شاهنشاهی منتهی نشدند. برای چیره شدن بر گوهر و طبیعت ناپایدار و پراکنده بادیه نشینان اعمال زور به تنهایی بسنده نبود بلکه به یک «اهرم اخلاقی» و یک پیام بسیج کننده نیاز بود. محمد چنین اهرم و چنین پیامی را که همانا اسلام بود با اشراق و الهام دریافت.

و اما، در آغاز تابستان سال ۶۳۲ بیماری توان و نیروی «سلطان پیغمبر» عربستان را مکیده بود و او نخستین نشانه‌های سست شدن اقتدار مهیب خود را می‌دید و درمی‌یافت که یارانی که پیش از آن در برابرش با خضوع خم و چم می‌شدند تا از او اذن و اجازه بخواهند دیگر فرمانبرداری و گوش شنوای پیشین را نداشتند.^{۱۲} یقیناً بودند بادیه نشینان تربیت ندیده‌ایکه گاهگاهی در برابر پیغمبر گستاخی‌هایی را مرتکب می‌شدند تا حدی که روزی ردای او را دزدیدند^{۱۳} اما هر باری که با مسلمانان گردنکش سر و کار پیدا می‌کرد مشکلی در نشانیدن آنها بر سر جای‌شان نداشت، چنانکه وقتی در راه پیمایی بسوی تبوک سربازان از امر وی سرپیچی کردند و پیش از رسیدن او از آب چاه نوشیدند وی آنها را مورد عتاب قرار داد و با انواع نام‌های ناروا یاد کرد.^{۱۴} اما اینبار محمد از نظر جسمی ناتوان شده بود و آنانی که نافرمانی می‌کردند کسی جز نزدیکترین یارانش نبودند ...

پیغمبر که وضع تندرستی‌اش روز تا روز بسوی خرابی می‌رفت با درد و اندوه می‌دید که دیوارهای بنایی که اُمتش را تشکیل می‌داد در حال درز برداشتن بود. پیغمبران دروغینی چون مُسیلمه و طلیحه شمار قابل توجه پیروان را در پیرامون خود

^۸ طبقات ۴۲۸/۱، ۴۵۰/۱-۴۵۱؛ صحیح بخاری ۲۱۹۸/۵؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۲۸۵/۳-۲۸۶، ۲۹۸/۳. پوشیدن جامه سرخ رنگ توسط مردان به مثابه سنت پیغمبر ارائه می‌گردد، ولی همزمان با آن در عین کتاب می‌خوانیم که محمد مردان را از پوشیدن لباس سرخ رنگ منع می‌کرد (سنن ابو داود ۹۲/۴؛ سنن ترمذی ۱۱۶/۵)

^۹ طبقات ۳۹۸/۱-۳۹۹

^{۱۰} طبقات ۴۸۴/۱

^{۱۱} روض سهیلی ۴۷۴/۷

^{۱۲} مسند ابن حنبل ۱۹۸/۱۵؛ تفسیر ابن کثیر ۷۲۹/۱

^{۱۳} روزی پس از یک هجوم یغماگرانه توسط مسلمانان، بادیه نشینان از پیغمبر خواستند تا بدون درنگ سهم آنها از غنیمت را برایشان بدهد و به پیغمبر گفتند «تا غنایم را تقسیم نکرده‌یی نمی‌توانی ازینجا بروی!» به گزارش طبری، آنها با فریادها و «حرکات مستهجن» ردای پیغمبر را به عنف گرفتند به گونه‌ایکه پیغمبر فریاد می‌زد «ردای مرا برگردانید!» (طبری ۱۷۵/۲؛ اُسد ابن الاثیر ۷۶۹/۳)

^{۱۴} الموطأ امام مالک ۱۴۳/۱-۱۴۴؛ المغازی واقعی ۱۰۱۲/۳

گردآورده بودند. در واقع، کامیابی محمد در اعلام پیغمبری و اشاعهٔ دین جدید جاه‌طلبی و بلندپروازی برخی‌ها را برانگیخته بود تا همان «نسخه» ایرا بکار برند که برای محمد چنان کارا واقع شده بود.

سر بلند کردن مسیلمه که «کذاب» (دروغگو) خوانده می‌شد و مدتی پیش از آخرین بیماری پیغمبر سر بالا کرده بود دیگر یک پدیدهٔ تک و منفرد نبود. دیگران در سرتاسر عربستان سمارق وار سر بالا می‌کردند و کم کم شنوندگان و لیبیک‌گویان روز افزونی را به دنبال خود می‌کشاندند. احادیث ذکر سه تن دیگر به نام‌های اسود، طلحه و زنی مدعی پیغمبری به نام سجاح را ثبت کرده‌اند.^{۱۵} موفقیت دعوت این پیغمبران دروغین محمد را دچار نگرانی شدید ساخت، به حدی که باعث کابوس‌هایی برایش می‌شد که به ابوبکر که احتمالاً عطیهٔ تعبیر خواب داشت بازمی‌گفت.^{۱۶} یکی از آن کابوس‌ها چنان بود که محمد خود را می‌دید که دو دستبند طلایی بدست دارد که بندهای دستانش را سخت تنگ می‌فشارند. محمد بر آنها می‌دمد و دستبندها از دستانش باز می‌شوند و پرواز می‌کنند. محمد درین باره اظهار داشت «این دو دستبند دو پیغمبر دروغین بودند، آن یک که از یمامه است و این دیگر که از یمین است» (منظور مسیلمه و اسود بودند).^{۱۷}

مسیلمه ابن حبیب رئیس قبیلهٔ بنی حنیفه نخستین پیغمبر دروغینی بود که در ولایت یمامه ظهور کرد.^{۱۸} بر اساس گفتهٔ طبری، وی به مدینه آمد و به سخنان محمد گوش داد و وقتی به موطن خود برگشت تصمیم گرفت تا همان کند که محمد کرده بود، بنابراین خود را پیغمبر اعلام کرد و برای اینکه دینش بر اعراب پسندیده آید شکل «سُبُک» تری از اسلام را پیش کشید که در آن مکلفیت نماز نبود و شراب و زنا جواز داشت. اعراب بسیاری به آیین او گرویدند. مسیلمه گفته‌های خود را در نثر مسجع که به ادعای او از آسمان به او می‌رسید بیان می‌داشت که چنین بیانات اعراب را که شیفتهٔ فصاحت و بلاغت بودند خوش می‌آمد. وی به پیروان خود می‌گفت «پیام و رسالت من برای نیمهٔ جهان است و از محمد برای نیمهٔ دیگر. وحی را بر محمد جبرئیل می‌آرد و بر من میکائیل».

مسیلمه که خود را «رحمان»^{۱۹} (بخشاینده) می‌خواند با رونق دعوت خود و قدرتی که از آن بدست آورده بود در حوالی پایان سال دهم هجری^{۲۰} نامه‌ای به محمد نوشت که در آن چنین آمده بود: «از جانب مسیلمهٔ رحمان از یمامه به محمد فرزند عبدالله فرستادهٔ خدا برای قریشیان. از نام پروردگار نصرت همیشه باد. بی گمان در امر پیامبری، مرا با تو شریک ساخته‌اند. نیمی از زمین از آن من و نیم دیگر از آن توست. ولی شما فرزندان عبدالمطلب زمین را منصفانه قسمت کردن نمی‌خواهید.»^{۲۱} پس از آگاه شدن از متن نامهٔ مسیلمه پیغمبر از مردان پیک جويا شد که در آن باره چه نظر داشتند؟ آنها پاسخ دادند «ما آنچه مسیلمه گوید همان گوییم. ترا شاید بر نیم گسترهٔ زمین حکم پیغمبری راندن و نیم دگر او را شاید.» محمد ازین پاسخ برافروخته گردید و گفت «اگر نه چنان بود که فرستادگان و سفیران را سزا مرگ نیست، شما را همی کشتم». سپس دستور داد تا به مسیلمه بنویسند «از جانب محمد رسول‌الله به مسیلمهٔ کذاب: بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان،

^{۱۵} ابن هشام ۵۹۹/۲؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۵۱/۲

^{۱۶} تاریخ الخلفاء سیوطی ۴۲/۱

^{۱۷} ابن هشام ۵۹۹/۲؛ مسند ابن حنبل ۲۰۴/۴؛ طبری ۲۲۵/۲؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۴۷/۲؛ کنز متقی ۵۴۳/۸

^{۱۸} یمامه منطقهٔ باستانی‌ایست که امروز در شرق فلات نجد در عربستان سعودی واقع است.

^{۱۹} «رحمان» برای مسلمانان یکی از نود و نه نام الله است.

^{۲۰} ابن هشام ۶۰۰/۲-۶۰۱

۲۱

زمین مر خدای راست و هر آنکه را خواهد آن را دهد، و سرانجام نیک پرهیزکاران راست.^{۲۲} شمار پیروان مسیلمه با ازدواج او با سجاح بنت حارث زن قدرتمند و بانفوذی از قبیله بنی تمیم که او هم دعوی پیغمبری داشت بسی بیشتر شد.^{۲۳}

به حواله طبری، حج پدرود محمد پیغمبران دروغین دیگری را هم انگیزه داد.^{۲۴} اسود یمنی و طلیحه ابن خویلد از قبیله بنی اسد نیز به کشاندن پیروان به دنبال خود آغازیدند. جنبش ارتدادی در سرتاسر عربستان همچون آتشی که در بیشه‌زاری افتد گسترش می‌یافت. اسود ابن کعب عنسی از قبیله معتبر یمنی مذحج رئیس (سید) ثروتمند و صاحب فصاحت و بلاغت قبیله بود که نیرنگ و شعبده به ظهور می‌رساند و آنها را معجزه خود می‌خواند.^{۲۵} وی نیز مانند مسیلمه در میان قبیله خود و در منطقه نجران^{۲۶} به مؤفقیتهایی دست یافت و صنعا را که بنام «شهر پادشاهان» یاد می‌شد مقر خود قرار داد. استقبال از دعوت وی در صنعا چنان بود که مردم بر نماینده و گماشته محمد در یمن شوریدند و او را از شهر بیرون راندند.^{۲۷} بدین گونه اعرابی که به اسود ایمان آوردند با خلع مؤظفینی که محمد بخاطر جمع آوری زکات در آن مناطق گماشته بود اعتراض و بغاوت خود را تبارز دادند، چنانکه اندک زمانی پیش از مرگ محمد اداره یمن بکلی از دست رفته بود.^{۲۸}

پیغمبر با اقتدار فرماندهی‌ایکه داشت از بستر بیماری به شهزادگان حِمیری و اعراب مناطق همجوار نامه نوشت و به آنان چنین حکم کرد: «بر اسود که پیغمبری دروغین است حمله کنید و او را بکشید.» دیری نگذشت که اسود به ضرب کارد در داخل کاخ خودش کشته شد. این خبر آنقدر محمد را آسوده خاطر ساخت که وضع صحی‌اش بهبود یافت و از خانه برون شد تا اطلاع آنرا به گوش مسلمانان برساند. وی اعلام داشت «دیشب اسود کشته شد. فیروز دیلمی، مردی مبارک از خانواده‌ای مبارک، او را کشت. پاداش خوشبختی جاویدان او را سزاست.» محمد با سر بسته به سبب دردسر شدید خدا را حمد گفت و ادامه داد «آن دو تن دیگر، مسیلمه و طلیحه، نیز به همین گونه نابود خواهند شد و خداوند دین مرا تا روز قیامت برقرار خواهد داشت.»^{۲۹}

سومین پیغمبر دروغینی که برای محمد بار خاطر گردیده بود طلیحه از قبیله بنی اسد بود. وی مانند مسیلمه اسلام آسان‌گیری را که در آن بر مؤمنین مکلفیت نماز و روزه وجود نداشت به «بازار دین» عرضه کرد. با همان کامیابی نخستینی که سایر پیغمبران دروغین داشتند، طلیحه نیز لشکر نیرومندی گردآورد و قصد حمله بر محمد در مدینه را کرد. به گفته

²² طبری ۲۰۰/۲-۲۰۴؛ روض سهیلی ۴۹۹/۷

²³ طبری ۲۷۰/۲. مسیلمه در پایان جنگ خونین یمامه که به امر ابوبکر جانشین تازه به خلافت رسیده پیغمبر راه افتاد به دست خالد بن ولید کشته شد. در نبرد یمامه که بخشی از سلسله جنگ‌های ارتداد (حروب الرده) را تشکیل می‌داد شمار زیادی از یاران پیغمبر کشته شدند. سجاح که مدعی پیغمبری بود سر انجام در دوره خلافت ابوبکر به اسلام گروید. (طبری ۲۷۸/۲)

²⁴ طبری ۲۰۴/۲

²⁵ تاریخ ذهبی ۱۵/۳

²⁶ این منطقه ایست که امروز در نهایت جنوب غربی عربستان سعودی در مرز با یمن قرار دارد.

²⁷ طبری ۲۲۵/۲

²⁸ تاریخ ذهبی ۱۵/۳

²⁹ طبری ۲۲۵/۲، بدایه ابن کثیر ۳۳۷/۶. قابل تذکار است که بر اساس همین منبع (ابن کثیر) همین اسود پیغمبر دروغین در هنگام حیات محمد نه بلکه در آغاز خلافت ابوبکر به قتل رسید (بدایه ابن کثیر ۳۳۷/۶) تناقضات و آشفته‌گویی‌هایی ازین دست در مجموعه‌های احادیث کم نیستند.

طبری، اسود اردوگاه خود را در ناحیه‌ای در بادیه که بنام سَمیرا یا سُمیرا^{۳۰} یاد می‌شد افراشت و فراخوانی چنین به پیغمبر فرستاد: «اگر خواهی که در صلح و صفا زندگی کنیم بیا معاهده کنیم که نصف عربستان ترا باشد و نصف دیگر مرا، و اگر نپذیری جنگست میان من و تو.» محمد پیک طلیحه را که نامهٔ تهدید آمیز را آورده بود و هبل (یا حبال) نام داشت و برادرزادهٔ طلیحه بود از خود راند و بانگ برآورد «دور شو! خدایت بکشد و از شهادت محروم دارد!»^{۳۱} طلیحه به فاصلهٔ اندکی از مدینه قرارگاه داشت و شاید از بیماری پیغمبر می‌دانست. آیا مترصد مرگ محمد بود تا بر مدینه حمله کند؟ قابل ذکر است که طبری آشکارا مریضی پیغمبر را با شورش‌هایی که سر تا سر عربستان را فراگرفته بود پیوند می‌دهد.^{۳۲} محمد پیش از آنکه این مشکل را حل کند از جهان رفت و ابوبکر پس از آنکه به خلافت رسید عهده‌دار حل آن گردید.

در متن شرایط تاریخی آخرین ماه‌های زندگی محمد مسئلهٔ پیغمبران دروغین را می‌توان عاملی تعیین کننده انگاشت. مناطقی که این پیغمبران دروغین از آن‌ها سر بالا کردند ساحات ثروتمند و ستراتیژیک بودند. گذشته از آن، حرکت پیغمبران تازه سر بالا کرده جنبش‌های صرفاً «جدایی خواهانه» که هدف شان کسب استقلال از قدرت مرکزی در مدینه باشد نبودند بلکه، مانند طلیحه که در نزدیکی مدینه اردوگاه زده بود، شورش آنها بیشتر جنبهٔ دینی و سیاسی داشت و تهدید آن متوجه قلب قدرت محمد بود. شکست‌های نظامی محمد در برابر بیزانشی‌ها بدون شک این جنبش‌های شورشی را مهمیز زده بود. در واقع، پذیرش اسلام در عربستان به هیچ وجه همگانی و همه‌گیر نبود بلکه تنها حجاز دین جدید را پذیرفته بود و آنچه در همه جاهای دیگر دیده می‌شد انقیاد به قدرت سیاسی و نظامی اسلام بود. اعرابی که «گروه گروه به دین الله داخل می‌شدند» (وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا) بخاطر دلائل منفعت‌جویانه و برای اینکه جزیه یا مالیات مذهبی ایرا که از نامسلمانان گرفته می‌شد نپردازند چنین می‌کردند، چنانکه قرآن در جاهای مختلف از ریاکاری و دو رویی بادیه نشینان سخن می‌زند و به صحنه‌های استخفاف و توهین به پیغمبر اشاراتی دارد. یکی از چنین آیات آیهٔ ۱۱ سورهٔ جمعه است: «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِو وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (ای پیامبر)، این مردم سست ایمان چون تجارتی یا لهو و بازیچه‌ای بیند بدان شتابند و تو را ایستاده بر منبر رها می‌کنند، بگو: آنچه در نزد الله است بهتر از سرگرمی و تجارت است، و الله بهترین روزی‌دهندگان است». روزی حین ادای نماز جمعه همه نمازگزاران با شنیدن صدای طبلی مسجد را ترک کردند و پیغمبر را با چند تن معدود تنها گذاشتند چون از کوبیدن طبل دانستند که دحیه ابن خلیفه (دحیه الکلبی)^{۳۳} از شام با بار بزرگی از روغن رسیده بود و آنها شتافتند تا با نرخ خوب از وی مال بخرند.^{۳۴} پس از مرگ محمد، شمار زیادی از کسانی که به اسلام گرویده بودند بنام اینکه به شخص محمد بیعت کرده بودند خود را از مکلفیت‌های مالی که اسلام بر عهدهٔ شان گذاشته بود آزاد می‌پنداشتند. آنها در حالیکه خود را مسلمان می‌خواندند از فرستادن مالیهٔ زکات به مدینه ابا ورزیدند. عکس العمل ابوبکر خلیفهٔ جدید سریع و قاطع بود: با صدور حکم

³⁰ طبری ۲/۲۲۵؛ الکامل ابن کثیر ۲/۱۸۰؛ مجمع البلدان یاقوت ۳/۲۵۶؛ کنز متقی ۱۴/۵۵۲

³¹ طبری ۲/۲۲۵

³² ابن عساکر تأیید می‌دارد طلیحه حتی پیش از بیماری پیغمبر چنین برنامه‌ای داشت (تاریخ دمشق ابن عساکر ۲۵/۱۵۱) ابن کثیر به وضاحت اظهار می‌دارد که در فردای مرگ پیغمبر مدینه زیر تهدید محاصره و حمله قرار داشت (البدایهٔ ابن کثیر ۶/۳۴۲)

³³ قابل ذکر است که این شخص جایگاهی در صدر اسلام داشت که به اندازهٔ کافی مورد کاوش و پژوهش قرار نگرفته است. گفته می‌شد که جبرئیل چند بار بر پیغمبر در هیئت دحیهٔ کلبی که مردی بس خوش سیما بود و ظاهر پسندیده داشت ظاهر شده بود.

³⁴ تفسیر طبری ۲۳/۳۸۶؛ تفسیر قرطبی ۱۸/۱۱۰؛ تفسیر بغاوی ۸/۱۲۴؛ الدر المنثور سیوطی ۸/۱۶۵

ارتداد بر آنها وی جنگ بی‌امانی را بر ضد چنین اشخاص اعلام کرد. صبغه دینی حمام خون این «جنگهای ارتداد» که دوره خلافت نخستین جانشین پیغمبر با آن آغاز گردید نباید انگیزه‌های اقتصادی آنرا را بیوشاند: هدف جنگ‌ها آنقدر که تأمین مالیات به خزانه خلیفه بود برگرداندن مرتدین به دین اسلام نبود.

همه این عوامل گفته هشام جعیت تاریخ‌نگار تونسوی را تأیید می‌دارد که نوشت «در هنگام مرگ، آنچه پیغمبر از خود بجا گذاشت یک دین ساخته و پرداخته و یک دولت در پهنه همه عربستان بود که هر دو بهم جوش خورده بودند.»^{۳۵} برخی اعراب برای روگرداندن از اسلام حتی منتظر مرگ پیغمبر نشدند، چنانکه محمد حتی زمانی که در قید حیات بود با جنبش‌های اضطراب آور شورشی و عصیانگر روبرو گردید. با وخیم‌تر شدن وضع سیاسی و شدیدتر شدن بیماری و ناتوانی پیغمبر، وی دیگر نمی‌توانست با آنهمه آشفتگی و خطر مقابله کند. شکی وجود ندارد که در چنین حالت باید برای زیر کنترل آوردن اوضاع اندیشه کودتا در ذهن یاران و نزدیکان او خطوط نموده باشد ورنه چگونه می‌توان گفته عمر به ابوبکر را که تازه به خلافت نصب شده بود تعبیر کرد آنگاه که سپاس خود را بخاطر پر ساختن سریع خلای قدرت پس از مرگ محمد به او ابراز داشت و گفت «سرم فدایت، گر تو نبودی همه ما نابود می شدیم!»^{۳۶}

ادامه دارد

³⁵ Hichem Djaït, *La Grande Discorde. Religion et politique dans l'Islam des origines*, Paris, Gallimard, 2008, p. 55.

³⁶ تاریخ دمشق ابن عساکر ۵۰۲/۴۳؛ کنز متقی ۴۹۶/۱۲